

## نقدی بر تصحیح و تحقیق یک متن تاریخ‌نگارانه (روایت ولادیمیر ایوانف و سهیل زگار از رساله «استتار الامام»)

علی بابائی سیاب\*

### چکیده

مطالعات مرتبط با تاریخ اسماعیلیان به‌ویژه در زمینه شناسایی، تصحیح، ترجمه و معرفی نسخ خطی، از جمله فعالیت‌هایی است که نمونه منحصر به فرد آن را می‌توان در آثار ولادیمیر ایوانف مشاهده نمود. ایوانف در مطالعات خود توانست فهرست جامعی از متون اصیل شاخه‌های مختلف اسماعیلیه را منتشر نموده و به تصحیح، ترجمه و تحقیق پیرامون برخی از آنها نیز پردازد. موضوع مورد بررسی در این نوشتار، نقد یکی از آثار تصحیح‌شده توسط این شرق‌شناس روسی در سال ۱۹۳۶م است که سهیل زگار نیز بعدها در سال ۲۰۰۷م بر اساس نسخه‌ای دیگر به روایت متن آن پرداخته است: رساله استتار الامام و تفرق الدعاء فی الجزائر لطلبه. این مقاله با اتکا بر سومین نسخه خطی موجود از این رساله، به نقد و بررسی تحقیق و تصحیح ولادیمیر ایوانف و سهیل زگار از متن این رساله اسماعیلی می‌پردازد.

کلیدواژه‌ها: استتار الامام، اسماعیلیه، نسخه خطی، ولادیمیر ایوانف، سهیل زگار

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۸/۱۸ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۱۰/۱۰

\* استادیار گروه تاریخ دانشگاه بین‌المللی امام خمینی<sup>(۶)</sup> قزوین / [babaeisiab@hum.ikiu.ac.ir](mailto:babaeisiab@hum.ikiu.ac.ir)

## ۱. مقدمه

بسیاری از نسخه‌های خطی مربوط به اسماعیلیان را امروزه از طریق مستشرقانی می‌شناسیم که با کشف و معرفی طیف وسیعی از این آثار در مناطق مختلف جهان اسلام به تصحیح، ترجمه و تحقیق پیرامون آن‌ها پرداخته‌اند. یکی از پرکارترین این محققان ولادیمیر الکسیویچ ایوانف است که حوزه مطالعاتی وی متمرکز بر تحقیقات اسماعیلی است (نک. دفتر، ۱۳۶۲: ۶۶۵). این محقق روسی در طول حیات علمی خود و اقامت طولانی مدت در میان اسماعیلیان هندوستان موفق به کشف، شناسایی، تصحیح و انتشار بسیاری از نسخ خطی بکری شد که قرن‌ها در کتابخانه‌های سرّی پیروان این فرقه به دور از دسترس مورّخان و محققان نگهداری می‌شد. رساله کوتاه استتار الامام و تفرق الدعاة فی الجزائر لطلبه یکی از این نسخه‌های خطی است که ایوانف در سال ۱۹۳۶ میلادی اقدام به انتشار آن در مجله کلیة الآداب (1936: 93-107) مصر نمود و چند سال بعد در کتاب سنت اسماعیلی مرتبط با قیام فاطمیان به ارائه ترجمه‌ای مفهومی از آن به زبان انگلیسی پرداخت. سهیل زگار، مورّخ سوری نیز ذیل کتاب الجامع فی أخبار القرامطة فی الأحساء، الشام، العراق، الیمن در سال ۲۰۰۷م متن آن رساله را منتشر نمود.

مقاله حاضر به نقد تصحیح و تحقیق این دو محقق از متن رساله استتار الامام با تکیه بر نسخه خطی تازه‌ای از این رساله می‌پردازد. اهمیت این مقاله از آن جهت است که نشان می‌دهد تصحیح ایوانف، به‌عنوان اولین روایت موجود از متن رساله یاد شده، مملو از خطاهایی است که به دلیل عدم شناخت محقق از برخی جوانب تاریخ اسماعیلیان و عدم دسترسی به منابع اطلاعاتی دقیق به هنگام تصحیح، رخ داده است. این خطاها سبب گمراهی محققان تاریخ اسماعیلی در استناد به آثار مرجعی از این دست خواهد شد. هدف از نگارش این مقاله بررسی و نقد خطاهای علمی، تحقیقی و واژه‌شناسانه ایوانف و سهیل زگار در تصحیح این نسخه خطی است. به سبب اهتمام جدی‌تر ایوانف به‌عنوان نخستین مصحح این اثر، تأکید بیشتر این مقاله بر تصحیح ایوانف خواهد بود. این بررسی بر اساس مقابله تصحیح ایوانف و زگار با نسخه خطی موجود در آرشیو مؤسسه مطالعات اسماعیلی لندن صورت گرفته است.

احمد بن ابراهیم (محمد) نیشابوری از داعیان دوره فاطمی در زمان خلافت العزیز (حک ۳۴۴-۳۸۶ق) و الحاکم (حک ۳۸۶-۴۱۱ق) در پایان قرن چهارم و آغاز قرن پنجم قمری به‌عنوان داعی در موطن خود - نیشابور - فعالیت می‌کرد (نک. ایوانف، ۱۹۳۹: ۶؛ غالب، ۱۴۱۶: ۲۲). نام کامل کتاب وی استتار الامام عبدالله بن محمد و تفرق الدعاة فی الجزائر لطلبه و استقامته است (بروکلمان، بی‌تا: ۵۵/۳؛ سزگین، ۱۳۸۰: ۱/۸۴۵). این کتاب به‌وسیله اسماعیلیان مستعلوی هند - موسوم به بُهره - در مجموعه‌های سرّی مربوط به آنان حفظ شده و تا دوران اخیر کسی غیر از اسماعیلیان امکان دسترسی به آنها را نداشته است (ایوانف، ۱۹۳۹: ۶). سه نسخه خطی این کتاب شامل نسخه قاهره، نسخه آصفیه و نسخه بمبئی موجود است (سزگین، ۱۳۸۰: ۱/۸۴۵). تصحیح ایوانف و زگار به ترتیب بر مبنای نسخه بمبئی و نسخه قاهره صورت گرفته است. دو ترجمه نیز از رساله استتار الامام به زبان‌های غیرفارسی انجام شده است: ترجمه انگلیسی این کتاب به‌کوشش ولادیمیر ایوانف در کتاب سنت اسماعیلی مرتبط با ظهور فاطمیان (Ivanow, 1942: 157-183) و پیشتر نیز ترجمه گجراتی این کتاب در قرن ششم هجری با عنوان کشف الظلام فی ترجمه استتار الامام توسط غلام علی بن اسماعیل انجام شده که در سال ۱۳۳۴ق به صورت چاپ سنگی در بمبئی منتشر شده است (بروکلمان، بی‌تا: ۳/۳۵۵؛ سزگین، ۱۳۸۰: ۱/۸۴۵؛ رفاعی، ۱۳۷۱: ۹/۲۳۸؛ آقابزرگ تهرانی، ۱۴۰۳: ۱۸/۴۰).

## ۲. نقد تحقیق رساله «استتار الامام»

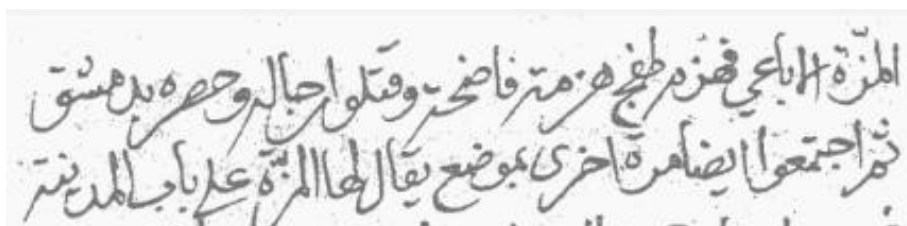
تا پیش از کشف و معرفی گسترده آثار اسماعیلی، تاریخ اسماعیلیان از منظر منابع سنّی و صلیبی روایت می‌شد؛ همین امر سبب ارائه روایتی پر از تناقض درباره تاریخ و عقاید این فرقه شده است. تلاش‌های ایوانف و دیگران این نقیصه را به‌ویژه در بخش عقاید اسماعیلیان جبران نموده و ما امروزه با در دست داشتن طیف وسیعی از آثار اسماعیلی در کنار منابع غیراسماعیلی، درک روشن‌تری از عقاید این فرقه داریم. اما در بُعد تاریخی، همچنان تصویر روشنی از برخی ادوار حیات تاریخی اسماعیلیان نداریم، زیرا محققان این حوزه اساساً

اسماعیلیان را دارای سنت تاریخ‌نگاری نمی‌دانند، لذا در بازسازی بُعد تاریخی حیات این فرقه، همچنان به منابع غیراسماعیلی اکتفا می‌کنند. نتیجه این تصور، اشتباهات فاحشی است که در نگارش تاریخ اسماعیلیان پیشافریقیه رخ داده است. ایوانف در مقدمه کتاب مذاکرات فی حركة المهدي الفاطمی، رساله استتار الامام را اثری به شیوه اسطوره و فاقد ارزش تاریخ‌نگارانه می‌داند (ایوانف، ۱۹۳۹: ۶). ریشه این اظهار نظر او به دو مسئله اصلی برمی‌گردد:

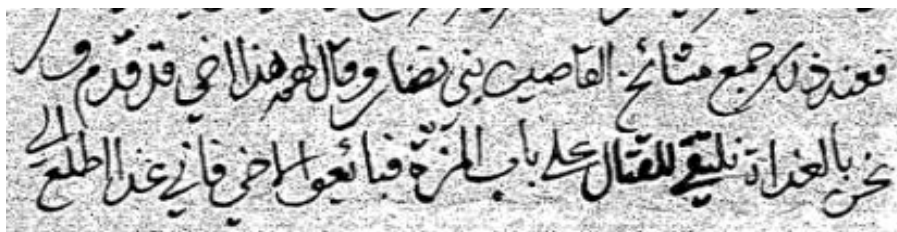
نخست این‌که داده‌های رساله استتار الامام تفاوت‌های آشکاری با گزارش منابع غیراسماعیلی دارد و ایوانف در این میان قائل به اصالت گزارش منابع غیراسماعیلی است و می‌نویسد علی‌رغم این‌که گزارش‌های رساله استتار الامام مؤید برخی روایات طبری است، اما به طور کلی فاقد ارزش تاریخ‌نگارانه است (ایوانف، ۱۹۳۹: ۶). این در حالی است که گزارش‌هایی که در رساله استتار الامام به‌ویژه راجع به معادلات درون‌سازمانی دعوت اسماعیلی وجود دارد، با توجه به ماهیت سری دعوت و عدم آگاهی مورخان غیراسماعیلی آن دوره از تشکیلات و رخداد‌های درونی اسماعیلیان، به واقعیت نزدیک‌تر است؛ زیرا تنها یک داعی رده بالای اسماعیلی مانند نیشابوری می‌توانسته است نام و القاب سران دعوت و علل اختلافات داخلی فرقه را به درستی فهم و ثبت کند نه مثلاً محمد بن جریر طبری که با وجود معاصر بودن با رویدادهای تاریخی آن دوره از تاریخ اسماعیلیه، طبیعتاً امکان چنین دسترسی به اخبار و اطلاعات درون‌سازمانی دعوت اسماعیلی نداشته و لذا گزارش‌های خود را بر اساس شایعات و درک عمومی مردم، یا در بهترین حالت، بر اساس اخبار حکومتی ثبت کرده است. این مطلب زمانی روشن‌تر می‌شود که بدانیم تقریباً تمامی افراد مرتبط با دعوت اسماعیلی علاوه بر نام اصلی خود، با نام و القاب و حتی انساب جعلی در بین مردم مشهور بودند تا بدین وسیله از گزند شناسایی و تعقیب حکومت در امان باشند، و ما امروزه به دلیل اصالت دادن به گزارش‌های منابع غیراسماعیلی در شناخت تاریخی این فرقه، در واقع شخصیت‌های مهم اسماعیلی را در دوران پیشافریقیه با نام و القاب جعلی آن‌ها می‌شناسیم. بنابراین، در نگاه اول با مطالعه آثاری چون استتار الامام، با نام و القابی

مواجه می‌شویم که غریب به نظر می‌رسد. حال آنکه با تطبیق دقیق این اسامی و شخصیت‌ها با گزارش منابع غیراسماعیلی، به افعال مشترکی از آنها برمی‌خوریم که حاکی از یکی بودن آن شخصیت‌هاست (بابائی سیاب، ۱۳۹۹: ۳۰ به بعد).

دیگر این که ایوانف علاوه بر نام افراد، هنگام مواجهه با نام مکان‌های جغرافیایی نیز به دنبال یافتن مؤید آن در تاریخ طبری است و از دیگر منابع پراهمیت آن دوره غفلت می‌کند (بابائی سیاب، ۱۳۹۹: ۲۸ به بعد). از طرف دیگر، این محقق روسی در مقابله‌سازی محتوای تاریخی این نسخ خطی با تاریخ طبری، به صورت پیش‌فرض به گزارش‌های تاریخ طبری اصالت داده است؛ مانند نام روستای «المزه» (AI-MAZZA) که آن را به دو صورت «المزه» و «المره» (AI-MARRA) آورده (ایوانف، ۱۹۳۹: ۹۸-۹۹) و هر دو شکل را صحیح دانسته است. او از مکان امروزی این منطقه اظهار بی‌اطلاعی کرده و می‌نویسد که چیزی در تأیید آن در تاریخ طبری نیافته است (Ivanow, 1942: 166)؛ در حالی که «المزه» نام یکی از محلات امروزی در جنوب غربی شهر دمشق است. در منابع جغرافیایی کهن، به‌ویژه کتاب معجم البلدان یاقوت حموی نیز در توضیح «المزه» آمده که این شهر در نیم‌فرسخی جنوب غربی دمشق واقع شده است (یاقوت حموی، ۱۹۹۵: ۲/۲۱۷). بر همین اساس، باب المزه که در متن رساله استتار الامام نیز به آن اشاره شده (نک. تصویر ش ۱) نام یکی از دروازه‌های شهر دمشق در بخش جنوب غربی آن بوده است که رو به روستای «المزه» یا «المزه الاباعی» باز می‌شده است (نک. تصویر ش ۲)، لیکن ایوانف در دههٔ چهل قرن بیستم با صراحت اعلام می‌کند که چنین مکانی وجود ندارد.

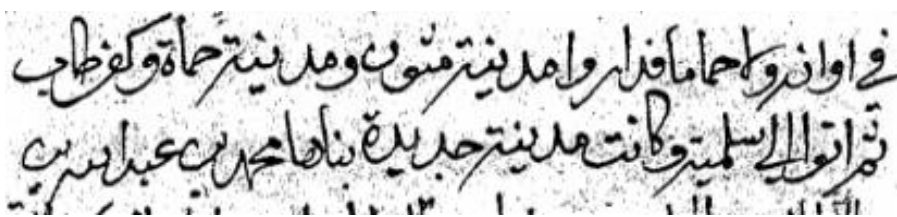


(تصویر ش ۱)



(تصویر ش ۲)

نمونه دیگر از داده‌های جغرافیایی ولادیمیر ایوانف اشاره به شهری موسوم به «شبون» است که در تصحیح سهیل زگار به صورت «شیزر» آمده است (ایوانف، ۱۹۳۹: ۹۴؛ زگار، ۲۰۰۷: ۲۷۲). ایوانف نوشته است: «شبون (یا شایون) و کفرطاب به احتمال زیاد نام روستاهای محلی بوده که امروزه دیگر وجود ندارند و طبری نیز به آنها اشاره‌ای نکرده است» (Ivanow, 1942: 160). این که در منابع متقدم اشاره‌ای به نام «شبون» نشده است، نشان دهنده نقص اطلاعات ایوانف در تصحیح نام این شهر است. نام «شیزر» نیز که سهیل زگار از آن یاد می‌کند به عنوان یکی از شهرهای مهم اسلامی در ثغور شام آمده است که براساس منابع جغرافیایی، از معرة النعمان تا آنجا دوازده مایل فاصله بوده است (ابوالفداء، بی تا: ۳۰۲). در نسخه خطی مورد بررسی ما نیز نام این شهر به صورت «مثنون» آمده است (نک. تصویر ش ۳) که ظاهراً امروزه اثری از آن بر جای نمانده و تنها خرابه‌های قلعه‌ای به نام مثنون موجود است (احسان اوغلو، ۱۳۸۶: ۲۶). لذا گزارش ایوانف از نام این شهر صحیح به نظر نمی‌رسد.



(تصویر ش ۳)

مسئله دوم این که اساساً شیوه تاریخ‌نگاری اسماعیلیان در پارادایم یا الگوی تاریخ‌نگاری سنتی - دینی قابل دسته‌بندی نیست. در واقع اسماعیلیان به دلیل بینش خاص تاریخی که

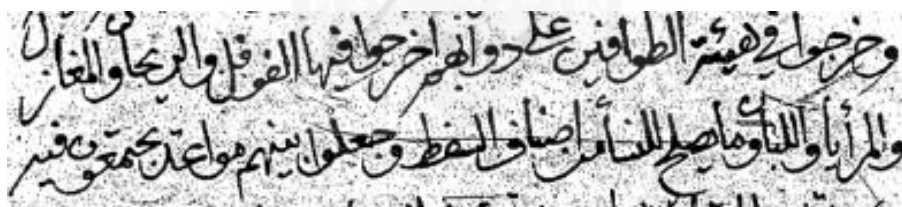
داشتند، مانند مورخان مسلمان، حرکت تاریخی را حاصل کنش توأمان نخبگان دینی و سیاسی نمی‌دانستند. در توضیح این موضوع باید گفت که در نظر یک مورخ مسلمان پیشامدرن، حرکت تاریخی حاصل کنش نخبگان دینی و سیاسی یا به عبارتی پیامبران و پادشان (الرسول و الملوک) است؛ یعنی این نخبگان هستند که به عنوان نایبان اراده خدا در زمین و عامل حرکت تاریخ به سمت پایان هدفمند آن هستند (نک. رایبسون، ۱۳۸۹: ۲۱۷-۲۳۲). اما در نظر مورخ اسماعیلی، عامل حرکت و پیشرفت تاریخ به سمت پایان محتوم خویش، تنها پیامبران و امامان یا به عبارت بهتر تنها نخبگان دینی (و نه نخبگان سیاسی) هستند. لذا ما در تاریخ‌نگاری اسماعیلی تنها شاهد ثبت حوادث مرتبط با امامان یا نخبگان دینی هستیم که از نظر مورخ اسماعیلی قابلیت ثبت در تاریخ را دارد (بابائی سیاب، ۱۳۹۸: ۶۵)، و چون اساساً اخبار مربوط به نخبگان دینی محدود است، آثار تاریخ‌نگارانه زیادی هم از اسماعیلیان باقی نمانده است. لذا محققانی چون ولادیمیر ایوانف و حتی مورخان اسماعیلی مذهب به دلیل عدم توجه به این شاخصه در تاریخ‌نگاری اسماعیلی، اساساً منکر وجود هر گونه تاریخ‌نگاری برای آنان هستند. پس، تناقض آشکار برخی داده‌های تاریخی در رساله استتار الامام با گزارش‌های منابع غیراسماعیلی که حاصل نگرش تاریخی خاص یک مورخ اسماعیلی است (همان: ۱۳۱ به بعد)، سبب قضاوت‌های عجولانه در این زمینه شده است، به طوری که ولادیمیر ایوانف در توضیحات مختصری که راجع به رساله استتار الامام نوشته است، آن را اثری به شیوه اسطوره معرفی می‌کند که فاقد هر گونه ارزش تاریخی مستقل بوده، به قسمی که آن را ذیل آثار تاریخ‌نگارانه دسته‌بندی نمی‌کند (نک. ایوانف، ۱۹۳۹: ۶).

### ۳. نقدی بر تصحیح رساله «استتار الامام»

علاوه بر نقدهایی که از تحقیق ولادیمیر ایوانف و سهیل زگار بر رساله استتار الامام شده است، در تصحیح و بازسازی متن این رساله تاریخ‌نگارانه، به دلیل اتکای این دو محقق بر نسخه واحد، عدم مطالعه دقیق متن و شاید عدم تسلط کافی به تاریخ اسماعیلیان، بسیاری

ایرادات واژه‌شناسانه، خطا در نگارش نام اشخاص و قبایل، خطا در بازنویسی برخی افعال و عبارات و ... نیز در تصحیحات آنان نیز دیده می‌شود که در اینجا به برخی از آن‌ها اشاره می‌شود. همان‌طور که گفته شد، بسیاری از خطاهای لغوی در تصحیحات ایوانف و سهیل زگار ناشی از اتکای آنان بر نسخه واحد در تصحیح متن است. لذا نگارنده این مقاله از طریق مقابله تصحیحات ایوانف و زگار با دیگر نسخه خطی موجود از رساله استتار الامام به این نتیجه رسیده است که این محققان در ذکر نام و اسامی برخی افراد، اشیاء و اماکن دچار خطا شده‌اند که در اینجا به مواردی از آن اشاره می‌شود:

کلمه «الفوفل» در متن نسخه خطی، در تصحیحات ولادیمیر ایوانف و سهیل زگار به صورت «الفلفل» آمده است (ایوانف، ۱۹۳۹: ۹۳؛ زگار، همان: ۲۷۰) و در نسخه مینا در مقاله حاضر به صورت «الفوفل» آمده است (نک. تصویر ش ۴). در واقع، کلمه فوفل یا پوپل (Pupel) میوه‌ای است شبیه خرما، اما خشک‌تر از آن و مربوط به درختی است شبیه درخت نارگیل که امروزه در بیشتر نواحی استوایی اقیانوس آرام، جنوب و جنوب شرقی آسیا و شرق آفریقا رشد می‌کند (نویری، بی تا: ۱۳۰/۱۱؛ ابن مراد، ۱۳۸۴: ۵۹۵/۲؛ ابن سیده، ۱۴۲۱: ۳۶۵/۱۰؛ دهخدا: ذیل «الفوفل»). و ایوانف و زگار آن را «الفلفل» خوانده‌اند.



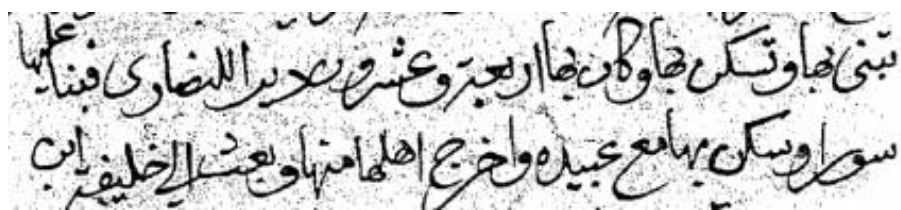
(تصویر ش ۴)

مورد دوم واژه‌ی «سَقَط» است که در تصحیح ولادیمیر ایوانف به صورت «السقط» و در تصحیح سهیل زگار به صورت «البقط» آمده است (ایوانف، ۱۹۳۹: ۹۳؛ زگار، ۲۰۰۷: ۲۷۰). «السقط» در تصحیح ایوانف به معنای «کالای پست و نامرغوب» بوده و جمع آن «أسقاط» است. بر اساس همین «سَقَطی» به معنای خرده‌فروش (جمع آن: سَقَطِیُون) است. برای واژه «بَقَط» (جمع آن بقوط) در تصحیح سهیل زگار نیز چند معنا متصور است از



جمله «پارچه». در نسخه خطی ما، این کلمه به صورت «سَفَط» آمده که به معنای «سبد» یا «زنبیل» یا «نوعی جعبه عطر» مخصوص زنان است که در گذشته کاربرد داشته است. کلمه اخیر و معنای آن با توجه به زمینه متن و این که بیشتر مخاطبان اجناس ذکر شده در رساله استتار الامام زنان بوده‌اند، درست‌تر به نظر می‌رسد (نک. تصویر ش ۴).

در جایی دیگر از رساله که به تاریخ بنای شهر سلمیه توسط محمد بن عبدالله بن صالح اشاره می‌شود عبارت «فبنی علیها سوراً»، در تصحیح ایوانف، به صورت «فبنی علیها رسوماً» آمده است که با توجه به بافت متن و تقدم و تأخر حوادث، فاقد معنای دقیق است (ایوانف، ۱۹۳۹: ۹۵؛ زکار، ۲۰۰۷: ۲۷۳). بنای شهر سلمیه و ترتیب زمانی وقایع در رساله استتار الامام به این شکل آمده است: «ثم أتوا إلى سلمية وكانت مدينة محدثة بناها محمد بن عبدالله بن صالح لما أخرج الخليفة من بغداد وقال له: ارحل عني واطلب لنفسك مدينة تبنى بها وتسكن بها. وكان بها أربعة وعشرون ديراً للنصارى، فبنى عليها سوراً وسكن بها مع عبیده وأخرج أهلها منها»: «... سپس به سلمیه آمدند؛ شهر تازه تأسیسی که محمد بن عبدالله بن صالح در زمانی که خلیفه [عباسی] او را از بغداد بیرون کرد، آنجا را بنا نهاد؛ [یعنی زمانی که خلیفه] به او گفت: از نزد من برو و در شهری دیگر خانه بساز و ساکن شو. [در زمان آمدن محمد بن عبدالله به این شهر] بیست و چهار دیر مسیحی در آن منطقه بود. او دیوار [=بنا]هایی در سلمیه ساخت، به همراه غلامانش در آنجا ساکن شد و ساکنان آن منطقه را از آنجا بیرون کرد» (نک. تصویر ش ۵).

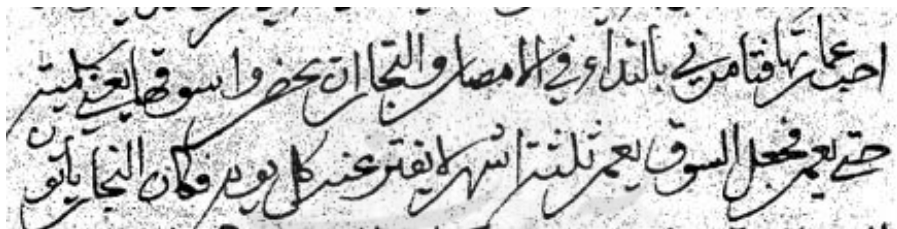


(تصویر ش ۵)

در ادامه همین گزارش چنین آمده است: «وبعث إلى الخليفة ابن عمه ببغداد وقال له: انى قد وقعت في مدينة في طرف الدنيا، ولكن أحب عمارتها فتأمر لى بالنداء في الأمصار

والتجار أن يحضروا سوقها یعنی سلمیه حتی یعمر: «سپس پسرعمویش را نزد خلیفه به بغداد فرستاد و به او گفت: من به شهری در گوشه‌ای از دنیا رفته‌ام، اما دوست دارم آن را آباد کنم. [و به این منظور از تو درخواست می‌کنم] که دستور بدهی در شهرها و در میان تاجران ندا دهند که به بازار آن یعنی سلمیه بیایند تا آباد شود».

فعل «حتی یعمر» در تصحیحات ولادیمیر ایوانف و سهیل زگار به صورت «حتی تعمر» آمده است که با توجه به معنای عبارت صحیح‌تر به نظر می‌رسد (ایوانف، ۱۹۳۹: ۹۵؛ زگار، ۲۰۰۷: ۲۷۳). در نسخه خطی مورد بررسی در این پژوهش، این عبارت به شکل نادرست - حتی یعمر - ذکر شده است (نک. تصویر ش ۶).

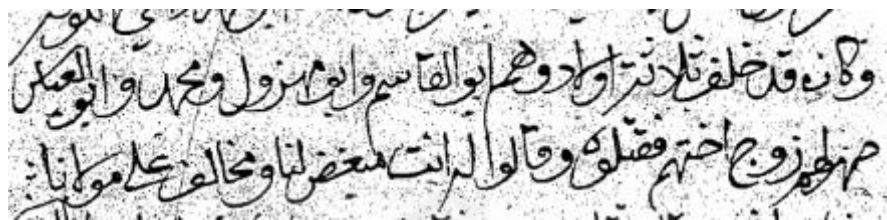


(تصویر ش ۶)

در جایی دیگر، زمانی که نویسنده به ذکر نخستین اقدام ابوالحسین به عنوان داعی الدعاة عبیدالله المهدی می‌پردازد، چنین گزارش می‌کند: «فأول ما عمل أبوالحسين من تغيير الاحوال لما مات ابو محمد داعی الكوفة، وكان قد خلف ثلاثة اولاد، هم: أبوالقاسم وأبومهبول و محمد وأبو العباس صهر لهم زوج أختهم»: «اولین تغییری که ابوالحسین در شرایط به وجود آورد، پس از مرگ ابومحمد داعی کوفه بود که سه فرزندش ابوالقاسم، ابومهبول و محمد وارث او بودند. همسر خواهرشان ابوالعباس نیز با آنان بود».

یکی از ایرادات تصحیح ایوانف که ناشی از نبود اشراف وی بر تاریخ اسماعیلیه در دوره مورد بررسی است، عدم ذکر نام محمد به عنوان فرزند سوم ابومحمد داعی متوفای کوفه است. در واقع، ایوانف از پسر سوم این داعی با نام ابوالعباس یاد می‌کند (ایوانف، ۱۹۳۶: ۹۶) در حالی که این ابوالعباس در حقیقت لقب داماد وی بوده است و در منابع اهل سنت از او با نام «داعی عبدان» یاد شده است (مقریزی، ۱۴۲۷: ۱۶۶/۳). نام سه پسر داعی

ابومحمد و شوهر خواهر آنها (ابوالعباس) به صراحت در نسخه خطی مورد بررسی در این مقاله ذکر شده است (نک. تصویر ش ۷) و به نظر می‌سد که در تصحیح ایوانف به دلیل اتکا بر نسخه واحد، چنین اشتباهی رخ داده است. قرینه در تأیید این ادعا هم در متن رساله استتار الامام ذکر شده است؛ بدین معنی که از فرزند سوم داعی ابومحمد در قسمت‌های مختلف رساله با عنوان محمد یاد شده است نه ابوالعباس.



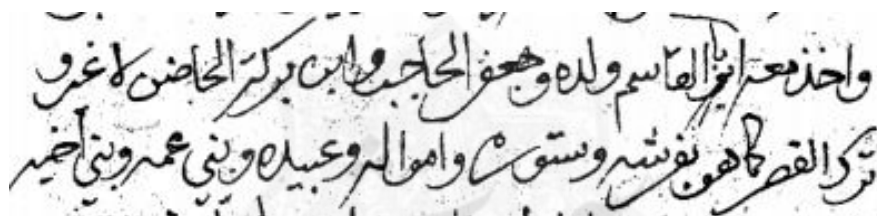
(تصویر ش ۷)

در جایی دیگر از رخداد تاریخی خروج عبیدالله المهدی از سلمیه و حرکت به سوی شمال آفریقا این گونه سخن رفته است: «فأمر المهدي عم<sup>۱</sup> في الوقت الذي وصل إليه الخبر بالرحيل، فأخذ معه أبا القاسم ولده وجعفر الحاجب وابن بركة الحاضن لا غير»: «مهدي عم پس از دریافت آن خبر دستور حرکت داد و فقط فرزندش ابوالقاسم، جعفر الحاجب و ابن بركة الحاضن را همراه خود برد».

لقب ابن بركة در تصحیح ایوانف به اشتباه به صورت «الخاضن» آمده است (ایوانف، ۱۹۳۹: ۹۷، ۱۰۱، ۱۰۶، ...). که فاقد معنای متناسب با متن است. الخاضن از ریشه «خضن» در عربی به معنای دشنام دادن است که هیچ نسبتی با کاربرد آن در متن رساله استتار الامام ندارد (نک. ابن درید، ۱۹۸۷: ۱/۶۰۸؛ ابن منظور، بی تا: ۱۳/۱۴۱؛ مهنا، ۱۴۱۳: ۱/۳۴۸). ابن بركة و طیب به عنوان مربی، وظيفه تربیت و آموزش ابوالقاسم (القائم) فرزند و جانشین عبیدالله المهدی را بر عهده داشته‌اند (Ivanow, 1942: 164). با توجه به این که

۱. این عبارت به همین صورت در نسخه‌ی خطی ذکر شده و منظور از آن عبارت داعی «علیه السلام» یا «علی ذکره السلام» است.

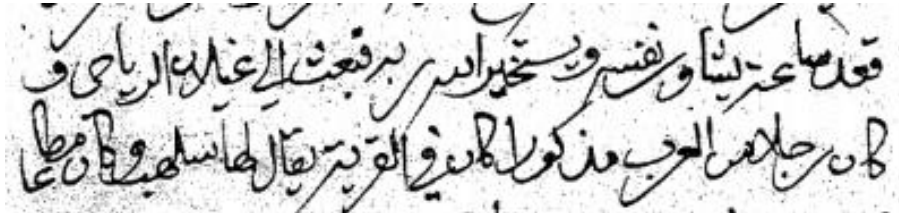
ایوانف در ترجمه انگلیسی خود از رساله استتار الامام از معادل «tutor» برای واژه «الخاضن» استفاده می‌کند (Ivanow, 1942: 172)، روشن است که همان واژه «الخاضن» را مد نظر داشته و این اشتباه از جانب وی سهوی بوده است. چنان‌که در نسخه خطی مورد استفاده ما نیز شکل درست کلمه ذکر شده است (نک. تصویر ش ۸). به نظر می‌رسد که ابن برکه همان طیب است که نام حقیقی او بُرکان بوده و مهدی او را طیب نامیده است. در اینجا از ابن برکه و طیب به عنوان دو شخص متفاوت نام برده شده که هر دو وظیفه تربیت قائم را بر عهده داشته‌اند. در متن رساله سیره الحاجب - از دیگر آثار اسماعیلی این دوره - به این موضوع اشاره شده است (نک. الیمانی، ۱۹۳۹: ۱۱۰).



(تصویر ش ۸)

در جایی دیگر از رساله، ضمن گزارش رویدادهای مرتبط با خروج عبیدالله المهدی از سلمیه به سوی شمال آفریقا چنین آمده است: «فلما خرج وصار إلى ظاهر المدينة قعد ساعة يشاور نفسه ويستخير الله ربه، فبعث إلى غيلان الرياحي...»: «پس وقتی از [سلمیه] خارج شد و به بیرون شهر رسید، لحظاتی به تفکر پرداخت و از درگاه پروردگارش استخاره کرد. سپس به دنبال غیلان الرياحی فرستاد...».

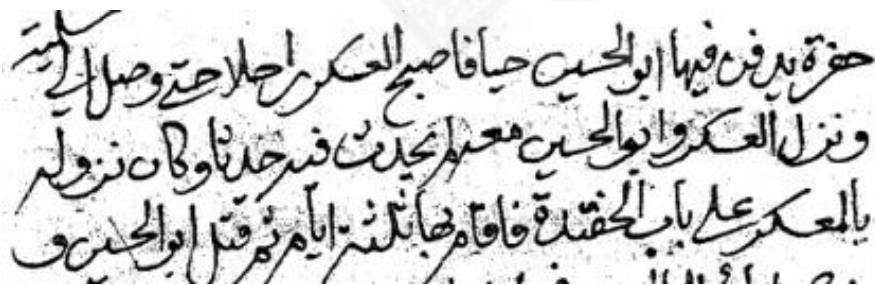
نام «غیلان الرياحی» در تصحیح ایوانف به صورت «غیلان الرباحی» آمده که بر اساس نسخه مورد بررسی در این مقاله، صحیح نیست (نک. تصویر ش ۹؛ ایوانف، ۱۹۳۹: ۹۷). ناگفته نماند که ایوانف در پاورقی ترجمه انگلیسی رساله استتار الامام که چند سال بعد از تصحیح وی انجام شده املای صحیح این نام (=الرباحی) ذکر شده است (Ivanow, 1942: 165).



(تصویر شماره ۹)

هنگام روایت دستگیری ابوالحسین - داعی الدعاة عبیدالله المهدی - توسط قرامطه، شرح کشته شدن وی چنین روایت می شود: «فأصبح العسکر راحلاً حتى وصل إلى سلمية، ونزل العسکر وأبوالحسین معه لم يحدث فيه حدثا، وكان نزوله بالمعسكر على باب الخندق فأقام بها ثلاثة أيام، ثم قتل أبوالحسین»: «سپس سپاه حرکت کرد تا اینکه به سلمیه رسید، سپاه [در سلمیه] فرود آمد و ابوالحسین نیز به همراه آن بود، [اما] در آنجا نیز اتفاقی نیفتاد. [ابومهزول] در لشکرگاه که در باب الخندق بود، فرود آمد و سه روز در آنجا ماند. سپس [در همان جا] ابوالحسین را به قتل رساند».

در روایت فوق، ایوانف به جای واژه معسکر به معنای لشکرگاه، واژه «عسکر» را به کار برده که با توجه به معنی جمله و نیز ذکر شکل صحیح آن در نسخه خطی ما، نادرست است (نک. تصویر ش ۱۰).

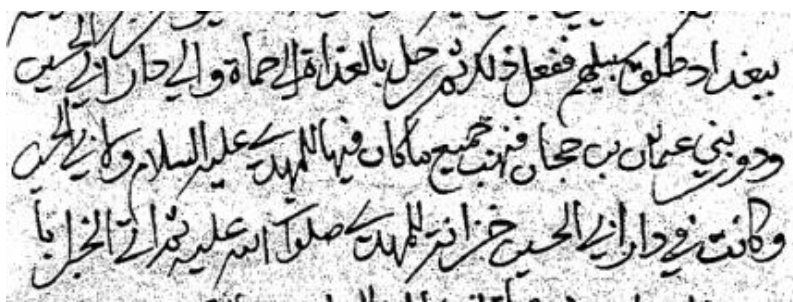


(تصویر ش ۱۰)

باب الخندق نیز در تصحیح ولادیمیر ایوانف و نیز در نسخه خطی ما به صورت «باب الحفنده» آمده است (ایوانف، ۱۹۳۹: ۱۰۰). البته ایوانف در پاورقی ترجمه انگلیسی رساله استتار الامام اشاره کرده که بین دو صورت «الحفنده» و «الحقيدة» دچار تردید است

(Ivanow, 1942: 171). اما با رجوع به دیگر منابع اسماعیلی و غیراسماعیلی مرتبط، عبارت «باب الخندق» که در تصحیح سهیل زگار ذکر شده است، صحیح به نظر می‌رسد (عمادالدین ادریس، ۲۰۰۶: ۲۴۵/۵؛ مقریزی، ۱۴۲۷: ۷۹/۲).

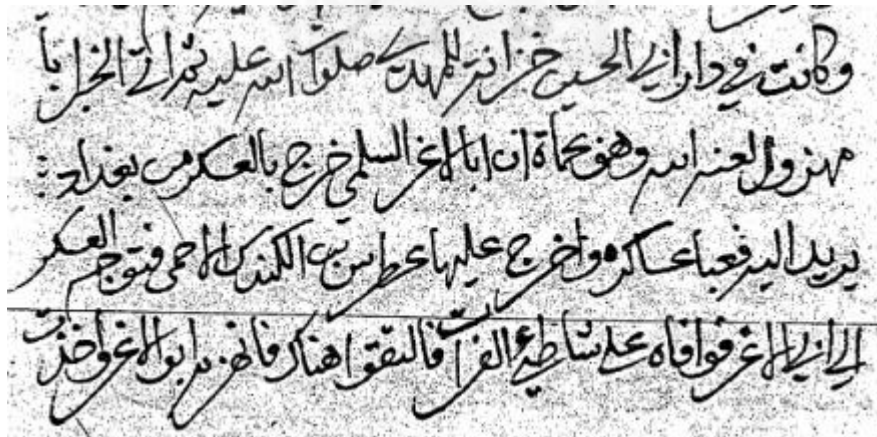
در جایی دیگر، هنگام اشاره به غارت اموال عبیدالله المهدی توسط قرامطه چنین نقل می‌شود: «ثم رحل بالغداة إلى حماة وإلى دار أبي الحسين ودور بني عثمان بن حجان، فنهب جميع ما كان فيها للمهدى عليه السلام ولأبي الحسين، وكانت في دار أبي الحسين خزانة للمهدى صلوات الله عليه»: «سپس در هنگام نماز صبح به سمت حماة حرکت کرد و به خانه ابوالحسین و خانه‌های بنی عثمان بن حجان رفت و هر آنچه را که متعلق به مهدی و ابوالحسین در آنجا بود غارت کرد؛ [زیرا] خانه ابوالحسین یکی از خزانه‌های مهدی بود». عبارت اخیر در تصحیحات و ایوانف و زگار به این صورت آمده است: «و كانت دار أبي الحسين خزانة المهدى عم» (ایوانف، ۱۹۳۹: ۱۰۰؛ زگار، ۲۰۰۷: ۲۷۸) که ترجمه آن چنین می‌شود «خانه ابوالحسین خزانه مهدی بود»؛ درحالی‌که عبارت «خانه ابوالحسین یکی از خزائن مهدی بود» صحیح‌تر به نظر می‌رسد، چنان‌که در نسخه خطی مورد استفاده ما نیز به همین صورت آمده است (نک. تصویر ش ۱۱)، زیرا اموال و هدایایی که از طرف مؤمنان اسماعیلی برای عبیدالله المهدی فرستاده می‌شد ابتدا به دست داعی الدعاء وی که در آن زمان ابوالحسین بود می‌رسید و ابوالحسین آن اموال را در فرصت مناسب به سلمیه که مهدی در آنجا ساکن بود انتقال می‌داد. لذا همواره اموالی از مهدی به صورت موقت در خانه ابوالحسین موجود بود و خانه وی یکی از خزائن مهدی به شمار می‌آمد (ایوانف، ۱۹۳۹: ۱۰۸).



(تصویر ش ۱۱)

در جایی دیگر، هنگام بسیج نیروهای قرامطه شام برای رویارویی با سپاه بغداد، این گونه روایت می شود: «ثم أتى الخبير أبا مهزول لعنه الله وهو بحمارة أن أبوالاجر السلمى خرج بالعسكر من بغداد يريد إليه، فعبأ عساكره وأخرج عليها عميطر المكنى بالمطوق فتوجه العسكر إلى أبي الأغر»: «پس از آن به ابامهزول - لعنت خدا بر او باد - که [همچنان] در حماة بود، خبر رسید که ابوالاجر سلمی با سپاهش از بغداد به قصد او حرکت کرده است. پس [از شنیدن این خبر، ابومهزول] سپاهیانش را آماده جنگ کرد و عمیطر مکنی به المطوق را بر آنان گماشت. [او با] سپاه به سوی ابوالاجر رفت...».

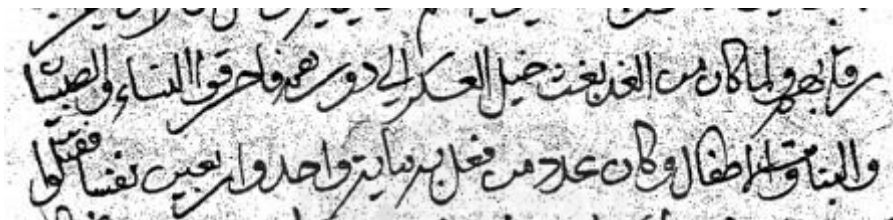
نام عمیطر در تصحیح ولادیمیر ایوانف به صورت «عطربن القندسی الأحمی» و در نسخه خطی مینا در این مقاله به صورت «عطربن الکندسی الأحمی» آمده است (ایوانف، ۱۹۳۹: ۱۰۱). بر اساس گزارش مقریزی درباره این شخص، به نظر می رسد که نام وی عمطیر و کنیه او مطوق بوده است. مقریزی این شخص را غلامی جنگجو متعلق به بنی مهرویه دانسته است (مقریزی، ۱۴۲۷: ۱۷/۴). با توجه به شهرت رهبران قرمطی در منابع اهل سنت به بنی مهرویه، به نظر می رسد که این نام در نسخ خطی باقی مانده از رساله استتار الامام با اندکی خطا درج شده است (نک. تصویر ش ۱۲).



(تصویر ش ۱۲)

در ماجرای قتل عام هاشمیان سلمیه توسط ابومهزول (قرمطی)، گزارش رویداد به این شکل

آمده است: «ولما كان من الغد بعث خيل العسكر إلى دورهم فأحرقوا النساء والصبيان والبنات والأطفال، وكان عدد من فعل [ذلك] به مائة واحد وأربعين نفساً، فقتلوا كلهم»: «و روز بعد گروهی از سپاهیان را به خانه‌هایشان فرستاد و زنان و پسران و دختران و کودکانشان را سوزاندند، تعداد کسانی که با آنان چنین شد ۱۴۰ نفر بود که همگی کشته شدند». عدد ۱۴۰ (مائة واحد وأربعین) که در نسخه خطی ما آمده (نک. تصویر ش ۱۳)، در تصحیح ولادیمیر ایوانف به صورت مائة و إحدى و أربعین (یعنی ۱۴۱) آمده است (ایوانف، ۱۹۳۹: ۱۰۲؛ زگار، ۲۰۰۷: ۲۷۹) که به دلیل اتکا بر نسخه واحد بوده است.



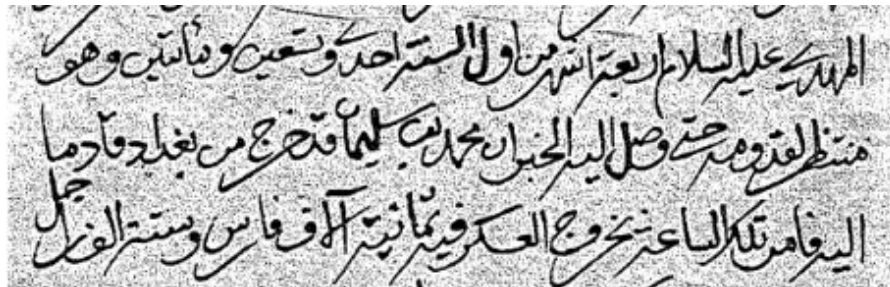
(تصویر ش ۱۳)

در جایی دیگر، ضمن گزارش دور دوم جنگ قرامطه با سپاه بغداد، شمار سپاهیان قرامطه به این صورت روایت می‌شود: «وهو منتظر لقدمه حتی وصل إليه الخبر أن محمد بن سليمان قد خرج من بغداد قادماً إليه، فأمر تلك الساعة بخروج العسكر في ثمانية آلاف فارس، وستة آلاف راجل»: «... و منتظر آمدن مهدی بود تا این که به او خبر رسید که محمد بن سلیمان از بغداد به سوی او حرکت کرده است. آنگاه دستور به خروج سپاهی شامل هشت هزار سواره و شش هزار پیاده داد...».

عدد شش هزار در نسخه خطی مبنا در این مقاله به شکل غلط «سته ألف» آمده است که شکل درست آن «سته آلاف» است. این عدد در تصحیح ولادیمیر ایوانف به صورت «سته عشر ألف» آمده است (ایوانف، ۱۹۳۹: ۱۰۳؛ زگار، ۲۰۰۷: ۲۸۰) که مغایر عدد ذکرشده در نسخه خطی ما است (نک. تصویر ش ۱۴). به نظر می‌رسد که ولادیمیر ایوانف به منظور اصلاح این ایراد، به جای «سته آلاف» (شش هزار)، تعداد پیاده نظام قرمطی را ۱۶ هزار نفر (سته عشر ألف) دانسته است که با توجه به این که در جنگ‌ها معمولاً تعداد پیاده نظام بیشتر



از سواره نظام بوده است، درست به نظر می‌رسد.

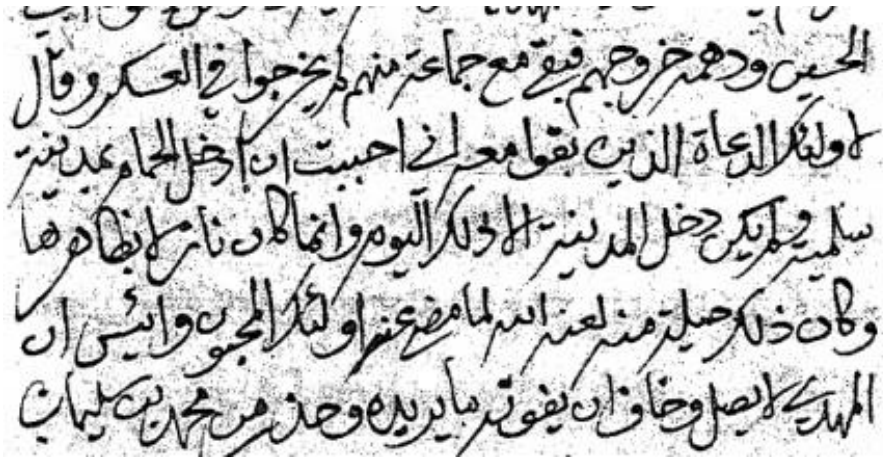


(تصویر ش ۱۴)

روایت ورود ابومهبزول به شهر سلمیه چنین است: «... وقال لأولئك الدعاء الذين بقوا معه: إنني أحببت أدخل الحمام بمدينة سلمية، ولم يكن دخل المدينة إلا ذلك اليوم، وإنما كان نازلاً بظاهرها، وكان ذلك حيلة منه لعنه الله لما مضى عنه أولئك المحبون وأيسس أن المهدي لا يصل، وخاف أن يفوته ما يريده...»: «[ابومهبزول] به آن گروه از داعیانی که همراه او در سلمیه مانده بودند، گفت: دوست دارم به حمام سلمیه بروم؛ [این در حالی بود که] تا آن روز وارد شهر [سلمیه] نشده بود و در بیرون آن اردو زده بود. این از مکر آن ملعون بود در زمانی که دوست‌داران مهدی با سپاه رفته بودند و از آمدن مهدی نیز ناامید شده بود، می‌ترسید آنچه را که به دنبال آن است از دست بدهد...».

فعل «أيسس» در تصحیح ولادیمیر ایوانف به صورت «أيسس» آمده (ایوانف، ۱۹۳۹: ۱۰۳؛ زگار، ۲۰۰۷: ۲۸۰) که صحیح نیست. شکل صحیح این فعل «أيسس/أيسس» به معنای «ناامید شدن» است که در نسخه مبنای تحقیق ما به درستی ذکر شده است (نک. تصویر ش ۱۵).

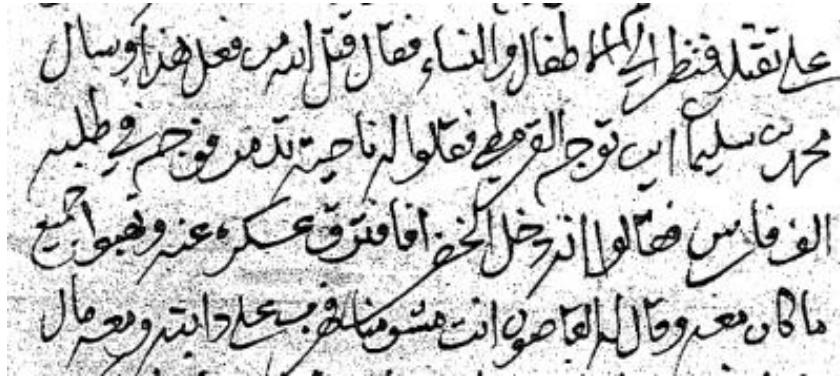
۱. این کلمه در تصحیح سهیل زگار به صورت «فی مدینة» آمده است (زگار، ۲۰۰۷: ۲۸۰) که در اینجا به همان شکلی که در نسخه خطی مورد بررسی نگارش یافته، ذکر شده است؛ البته وجود هر دو واژه تفاوتی در معنای جمله ایجاد نمی‌کند.



(تصویر ش ۱۵)

در جایی دیگر راجع به مقصد فرار قرمطی پس از شکست در مقابل سپاه بغداد چنین روایت می‌شود: «... وسأل محمد بن سليمان: أين توجه القرمطي؟ فقالوا له: [إلى] ناحية تدمر، فوجه في طلبه ألف فارس فقالوا: أنه دخل الصحرا فافترق عسكره عنه، ونهبوا جميع ما كان معه...»: «... محمد بن سليمان پرسید: قرمطی به کدام سو رفت؟ گفتند: [به سمت] منطقه تدمر. آنگاه [محمد بن سليمان] هزار سوار را به دنبال او فرستاد. [آن سواران] پس [از بازگشت از تعقیب قرمطی] گفتند: او وارد بیابان شده و سپاهش از اطراف او پراکنده شده و همه آنچه که با او بوده را غارت کرده‌اند...».

کلمه الصحراء در نسخه مورد مطالعه ما و نیز در تصحیح ایوانف به صورت الخضراء ضبط شده است (ایوانف، ۱۹۳۹: ۱۰۵؛ نک. تصویر ش ۱۶) که گمان می‌رود نام مکانی باشد، اما به دلیل ناشناخته بودن چنین مکانی در منابع، و با توجه به معنا و مقصود متن و موقعیت جغرافیایی رخداده‌ها، شکل ضبط شده در تصحیح سهیل زنگار، «الصحراء» (زنگار، ۱۹۳۹: ۲۸۳)، به واقعیت نزدیک‌تر می‌نماید و اشاره به ناحیه‌ای صحرائی در آن مناطق دارد.



(تصویر ش ۱۶)

#### ۴. نتیجه گیری

تلاش‌های مستشرقان بزرگی چون ولادیمیر ایوانف در حوزه مطالعات اسماعیلی علی‌رغم شناسایی و معرفی نسخ خطی مختلف نویافته این حوزه به جامعه محققان تاریخ اسماعیلی و رفع کمبود منابع و معضل اتکا بر منابع محدودی که از منظر مخالفان اسماعیلیه نگارش یافته است، می‌تواند پژوهشگران تاریخ را در درک محتوای این آثار دچار گمراهی نیز بکند. این نقیصه تا حدود زیادی ناشی از این است که اساساً کار مورخانی چون ولادیمیر ایوانف، کشف، شناسایی و معرفی منابع است نه مطالعه دقیق و عمیق متون همه نسخ شناسایی شده، زیرا حجم زیاد کاری که پیش روی این مستشرق روسی بوده، فرصت مطالعه کافی در متن همه آثار کشف شده را از او سلب کرده است. بنابراین، اسماعیلیه پژوهان ناگزیر به تحقیقات دقیق‌تری درباره محتوای این آثار هستند. به‌رغم توجه محققان عرب‌زبانی چون سهیل زگار، چنین کاری در حوزه تاریخ اسماعیلیان به شیوه ای جدی صورت نگرفته است؛ کما اینکه در این مقاله با شواهدی نشان داده شد که ولادیمیر ایوانف و پس از وی سهیل زگار در تصحیح متن و تحقیق در محتوای رساله استتار الامام دچار خطاهایی شده‌اند.

از میان این خطاها، یکی ناشی از درک نادرست ایوانف از تاریخ‌نگری اسماعیلی است که بر اساس معرفت پیشین محقق، آن را ذیل پارادایم تاریخ‌نگری سنتی - دینی می‌بیند و لذا، به دلیل ناآشنا بودن با شاخصه‌های این پارادایم تاریخ‌نگارانه، محتوای آن را فاقد ارزش

تاریخی می‌داند. خطای دیگر که پیامد مستقیم خطای نخست است این است که ایوانف اعتبار محتوای تاریخی این آثار را با تکیه بر گزارش‌های تاریخ طبری به‌عنوان یک منبع تاریخ‌نگارانه معتبر مربوط به قرن چهارم هجری می‌سنجد، فارغ از این‌که یک اثر تاریخ‌نگارانه اسماعیلی که توسط یکی از داعیان عالی‌رتبه این فرقه به نگارش درآمده است، به دلیل اشراف اطلاعاتی نویسنده بر معادلات درون‌سازمانی دعوت اسماعیلی می‌تواند گزارش‌های تاریخی دقیق‌تر و موثق‌تری راجع به این فرقه ارائه نماید که شاید نتوان آن را در تاریخ طبری یا هر منبع غیراسماعیلی دیگری یافت. البته اتکای زیاده از حد ایوانف بر تاریخ طبری و نداشتن دقت کافی در تصحیح متن این نسخه خطی سبب شده است که وی در شناخت موقعیت کنونی برخی مواضع جغرافیایی مورد اشاره در متن آن هم دچار خطا شود و از مکان آن‌ها اظهار بی‌اطلاعی نماید. همین مسئله نیز در اظهار نظر ایوانف درباره غیرتاریخی بودن و ماهیت اسطوره‌ای محتوای رساله استتار الامام بی‌تأثیر نبوده است. همچنین، اتکاء بر یک نسخه خطی واحد در تصحیح نیز سبب بروز خطاهای متعددی در بازسازی متن این رساله شده که متأسفانه در گزارش سهیل زگار نیز تا حدود زیادی باقی مانده است. به سبب همین معایب و نواقص است که متن این قبیل آثار تازه‌یافته نیازمند تصحیح و تحقیق مجدد است.

## منابع

- ابن درید، محمد بن حسن (۱۹۸۷م). *جمهرة اللغة*. بیروت: دار العلم للملایین.
- ابن سیده، علی بن اسماعیل (۱۴۲۱ق). *المحکم و المحيط الأعظم*. بیروت: دار الکتب العلمیة - منشورات محمدعلی بیضون.
- ابن مراد، ابراهیم (۱۳۸۴ش). *المصطلح الأعجمی فی کتب الطب و الصيدلة العربیة*. تهران: دانشگاه علوم پزشکی ایران - مؤسسه مطالعات تاریخ پزشکی، طب اسلامی و مکمل.
- ابن منظور، محمد بن مکرم (بی‌تا). *لسان العرب*. بیروت: دار الفکر للطباعة و النشر و التوزیع.
- أبو الفداء، اسماعیل بن علی (بی‌تا). *تاریخ أئی الفداء المسمى المختصر فی أخبار البشر*. تحقیق محمد دیوب. بیروت: دار الکتب العلمیة.

- ایوانف، ولادیمیر الکسیویچ (۱۹۳۹م). مذاکرات فی حركة المهدي الفاطمي (استتار الامام و سيرة الحاجب). قاهره: مطبعة العلمی الفرنسي للآثار الشرقية.
- آقابزرگ تهرانی، محمد محسن (۱۴۰۳ق). الذریعة إلى تصانیف الشيعة. بیروت: دار الأضواء.
- بابائی سیاب، علی (۱۳۹۸ش). «تاریخ‌گذاری یک رخداد: پیدایش شهر سلمیه در منابع اسماعیلی و غیر اسماعیلی». تاریخ اسلام و ایران، ش ۴۱: ۹-۲۵.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۹۸ش). تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری اسماعیلیان. قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۹۹ش). «اعتبارسنجی گزارش‌های تاریخ‌رساله استتار الامام: منبعی برای بازنویسی تاریخ سیاسی - فرهنگی اسماعیلیان پیشافریقیه». مطالعات تاریخ فرهنگی، ش ۴۳: ۲۸-۴۲.
- بابائی سیاب، علی؛ فاطمه جان‌احمدی و سید هاشم آقاجری (۱۳۹۸ش). «تاریخ‌نگری اسماعیلیان: مؤلفه‌های فلسفه نظری تاریخ». تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری. ش ۲۳: ۵۵-۷۴.
- بروکلیمان، کارل (بی‌تا). تاریخ الأدب العربي. ترجمه رمضان عبدالنوّاب و عبدالحلم نجار. قاهره: دار المعارف.
- دفتری، فرهاد (۱۳۶۲ش). «ولادیمیر ایوانف، استادی در اسماعیلیه‌شناسی». آینده، ش ۸ و ۹: ۶۶۵-۶۶۸.
- رایبسون، چیس اف. (۱۳۸۹ش). تاریخ‌نگاری اسلامی. ترجمه مصطفی سبحانی. تهران: پژوهشکده تاریخ اسلام.
- رفاعی، عبدالجبار (۱۳۷۱ش). معجم ما کتب عن الرسول و أهل البيت. تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- زکار، سهیل (۲۰۰۷م). الجامع فی أخبار القرامطة فی الأحساء، الشام، العراق، الیمن. دمشق: التکوین.
- سزگین، فؤاد (۱۳۸۰ش). تاریخ‌نگارش‌های عربی. ترجمه کیکاووس جهان‌داری و دیگران. تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- عمادالدین ادريس (۲۰۰۶م). تاریخ الخلفاء الفاطميين بالغرب القسم الخاص من کتاب عیون الأخبار. تصحیح محمد یعلاوی. بیروت: دار المغرب الإسلامي.

- غالب، مصطفى. مقدمه ← نيشابورى، احمد بن ابراهيم (١٤١٦ق).  
- مقریزی، احمد بن على (١٤٢٧ق). المقفى الكبير. تحقيق محمد يعلاوى. بيروت: دار الغرب الإسلامى.  
- \_\_\_\_\_ (١٤٢٧ق). المقفى الكبير. تحقيق محمد يعلاوى. بيروت: دار الغرب الإسلامى.  
- مهنا، عبدالله بن على (١٤١٣ق). لسان اللسان: تهذيب لسان العرب. بيروت: دار الكتب العلمیة - منشورات محمدعلى بیضون.  
- نويرى، احمد بن عبدالوهاب (بى تا). نهاية الأرب فى فنون الأدب. قاهره: دار الكتب والوثائق القومية.  
- نيشابورى، احمد بن ابراهيم (١٤١٦ق). إثبات الإمامة. تحقيق مصطفى غالب. بيروت: دار الأندلس.  
- ياقوت حموى (١٩٩٥م). معجم البلدان. بيروت: دار صادر.  
- اليمانى، محمد بن محمد. صص ١٠٧-١٣٣ ← ايوانف (١٩٣٩م).  
- Ivanow, Vladmir Alekseevich (1942 AD). *Ismaili tradition concerning the rise of the Fatimids*. London: Oxford university press.